

## نامه های مینورسکی به تقی زاده

یکی از مستشرقین سرشناس که میان او و تقی زاده باب مکاتبه مفتوح بوده است ولادیمیر مینورسکی است. مینورسکی (متوفی در ۲۵ مارس ۱۹۶۶) در سالهای ۱۹۰۴ تا ۱۹۰۸ از طرف دولت روسیه تزاری در تبریز سمت سیاسی داشت و در قنسولگری روس بود و باز در ۱۹۱۲ در سفارت روس در تهران. بعد که روسیه انقلاب شد و حکومت سوسیالیستی شوروی بر روی کار آمد او به اروپا هجرت کرد. سالها در پاریس اقامت داشت و سپس به انگلیس رفت و سمت استادی در دانشگاه کمبریج پیدا کرد و در آن شهر زیبا و آرام و محیط علمی عالی و مساعد توانست که عالی ترین تحقیقات خود را بصورت چند کتاب عرضه کند. در میان آن قسمت از اوراق تقی زاده که به اجازه خانم عطیه تقی زاده من دیده ام پنجاه و نه نامه مفصل و مختصر از مینورسکی به تقی زاده موجود است. نخستین نامه موجود مورخ ۱۲ ماه مه ۱۹۲۴ و آخرین نامه مورخ دهم مارس ۱۹۶۶ (اسفند ۱۳۵۳) ، یعنی پانزده روز قبل از وفات مینورسکی است. طبعاً ممکن است نامه های دیگری هم بوده است که اکنون موجود نیست. بهر تقدیر گاهی میان تاریخ نامه ها فواصل زیاد دیده می شود و علت مما تا بیشتر ناشی از فترتها و وقایع مختلف جهانی بوده است که رابطه مکاتبه را میان آن دو قطع می کرده است. تمام نامه های مینورسکی به تقی زاده به زبان فارسی است و بجز دوسه نامه اواخر عمرش که به علت لرزیدن دست و قام به دشواری خوانده می شود خط دیگر نامه ها خوانا و روشن است. بعضی نامه ها مطالبی خواندنی ندارد. یکسره احوال پرسی و حاوی مطالب عادی و روزمره زندگی است. اما این نامه ها هم از لحاظ تاریخهای سوانح زندگی و سفرهای مینورسکی یا تقی زاده و بیان ذوق مینورسکی در امور عادی حیات خالی از فایده نیست. کما اینکه از اولین نامه بر می آید که تقی زاده در آن تاریخ (مه ۱۹۲۴) در لندن بوده است. در اینجا اهم مطالب مفید از نامه ها استخراج و چاپ می شود.

### ( ابرج افشار )

۱۰ اوت ۱۹۲۹ - ... پیش از همه چیز به مناسبت مأودیت تازه حضرت تعالی تبریکات

صمیمانه خود را به عرض می رساند، با آرزوی انجام جمیع امورات و حل تمامی مشکلات! چنانکه می دانید بنده برای Encyclopédie de l' Islam درباره ایران خیلی مقالات

می نویسم والان مشغول کلمه طوس هستم چون تازگی در آن صفحات تشریف داشتید والیه در خصوص طابیران ونوقان و قبرغزالی و قبر فردوسی تحقیقات به عمل آوردید. از اطلاعات آن دوست معظم می خواستم استفاده کنم .

... عقیده حضرت تعالی چیست ؟ آیا يك شهر مخصوص موصوف به اسم طوس بوده است یا اینکه این شهر همیشه طابیران بوده است که مؤخرأ اسم ناحیه طوس به او منتقل شده است و مسافت طابیران از نوقان چه قدر بوده است.

**۴ فوریه ۱۹۳۵ -** ... این زحمتهای که در ایران کشیده می شود نمی تواند منتج نتیجه نشود. این روح تجدد که می بینم نمی دانم دیگر در چه زمان مشاهده می شد، بلکه در عهد صفویه؟ ولی آیا در زمان آنها هم همچنین چیزی ممکن بود که راهی که بیشتر در بیست و چهار روز طی می شد يك دفعه قطع منازلش در سه روز میسر شود. این مثل درجه سرعت ترقی عمومی است. یقین است که خیلی چیزها هنوز سر جاست که باید عوض بشود. ولی خود این تسریع اوضاع ظاهر مملکت تغییرات معنوی و اجتماعی خواهد آورد ... خیلی می خواهم بدانم که در برلن وقت برای مطالعه دارید؟ چه قدر لازم است که يك روز فکر آن بکنید که تاریخ عمر خودتان را بنویسید . اگر مثل حضرت تعالی رجال دولت با اطلاعات فوق العاده از خزینه حافظه خودشان یادگاری نگذارند هیچ وقت تاریخ ایران نوشته نخواهد شد . هر چه بایمانا هذا نزدیکتر می شویم منابع تاریخی ما کمتر می شود و در آتیه مورخین باز مجبور خواهند شد که تاریخ را از روی روزنامهجات «طیمنس» و «طان» تألیف کنند ...

**۸ آوریل ۱۹۴۳ -** ... از قضا همان روز از سرکار خیلی ذکر خیر می کردم که ابن فضلان «طوغانی» (۱) را به بنده فرحت فرمودید. راستی از خیلی حیث کتاب نفیس است. مثلا تشخیص انهار که سر راه ابن فضلان بود بسیار صحیح و مفید است. ولیکن حیث که آخر کتاب همداش موهومات است و زیاد رویها و اغراقها ، مثل آنکه افسانه های گردیزی مدل بر آنست که خرخیزها از اروپای شرقی آمده اند؛ و در نزدیکی بلغار و لنگار کردن پیدا می شد و ادعات ( کذا ) امثال آنکه چون عربها مقابلیه را در اراضی حا میدهند که بطلمیوس آنها را غرمانیا می نامید. در صورتی که مقابلیه فقط چند عصر بعد از بطلمیوس انتشار کردند و حای ان غرمانیها اشغال کردند که روه جنوب حرکت کرده بودند . این چیزها در اطلس Putzger هم پر واضح می شود دید که تا به حال در مدارس آلمانی استعمال می شود. خیلی عجیب است که هر چه دوست ما ضد افکار خود می بیند کانه لم یکن می پندارد؛ مثل رحله ابراهیم بن یعقوب که مار کوارت مفصلا بیان کرده است... همیشه یاد دارم معاوتی را که در بیان فصل تذکره - الملوك راجع به ضرابخانه به این جانب فرمودید...

**اول ژوئن ۱۹۴۳ -** ... اگر کتابی یا مجله ای باشد هزار صفحه و از آن فقط بیست صفحه به درد می خورد عکس برداشتن خیلی مناسبتر است و مقالات را ، بی شود وضعی داد که علم نباتات با علم نباتات باشد و جغرافی با جغرافی. بلکه تمام مقالات مهمه راجع به ایران را باید به ایران فرستاد. این کار را باید متدرجا کرد و در ایران کسی را به ترتیب این مجموعه عکسها

مأمور کرد. مسئله‌ای است با اهمیت، هم برای خود ایرانیان و هم برای آن خارجه‌ها که مقیم ایران هستند و مشغول مطالعات اند...

**۱۴ ژانویه ۱۹۴۵ -** ... چنانکه خودتان می‌دانید عمر بنده در خواندن و نوشتن دربارهٔ ایران گذشته و حالا که دیگر از مقصد برگشتن امکان ندارد خیلی مایلم باقی‌زندگانی را صرف کنم به تممیم و تکمیل آنچه بیشتر می‌کردم. پس از تکلیف آن دوست محترم که کتابی تألیف کنم که مفید ایرانیان باشد خیلی مشغولم.

قدری تردیدی (۱) که دارم از بابت آن دو موضوع است که ذکر فرموده‌اید.

(۱) فهرست کتب A.T. Wilson البته کامل نیست و بنده بعضی معلومات اضافی جمع کردم. ولی در هر صورت برای رفع احتیاج کتاب و بلسن هست و علاوه بر آن وقت جنگ عمومی برای جمع کردن Bibliography چندان مساعد نیست.

۲- در زمینهٔ جغرافیای تاریخی علاوه بر **بارتلد و لستر نیچ** کتاب مفصل و تازهٔ شوارتس موجود است و کافی است مگر در سمت گیلانات و خراسان. از قرار مسموع Schwarz این قسمت را هم نوشته که بعد از جنگ می‌شود پیدا کرد که کاغذهای او در کجاست و تجدید نظر در کاری که تقریباً تمام شده بلکه برکت ندارد. البته Schwarz بعد از قرن چهارم هجری کمتر اطلاعات می‌دهد. ولی باز هم اگر کتابی از نو تألیف شود باید نقطهٔ نظر دیگر پیدا کرد که طراوتی داشته باشد و از تکرار خالی باشد.

معلوم عالی است که بنده در این اواخر بیشتر به مطالبی که شبیه به تذکره الملوک است می‌پردازم و امید داشتم که آن درسهایی که در مدرسه راجع به تاریخ ایران می‌دادم بصورت کتاب در بیابورم و از بعضی دوستان هم ترغیبی در این باب شده است و تا اواخر دیالمه و فروغ آنها درسها را خیلی مفصلتر و از نو نوشته‌ام. نمی‌دانم در این عوالم از دست ما چیزی برمی‌آید یا نه؟

... مقالات سالهای اخیر بنده پراکنده چاپ شده است... آرزوی بنده همیشه این بود که اینها را به اسم Iranian studies مجموعاً چاپ کنم که معنی زحمات عاجزانهٔ معلوم شود و این مطالب دسترس اهل ذوق باشد...

**۱۸ ژوئن ۱۹۴۵ -** ... سیاح روسی که در زمان **اوزون حسن** از راه ایران به هندوستان سفر کرد در آخر سفر نامهٔ خود دعائی به حروف روسی نوشته که عبارت است از کلمات عربی و فارسی و گویا ترکی. هر قدر ممکن بود دعا را به حروف عربی تبدیل کردم که اینک خدمت عالی پیشنهاد می‌کنم، با استدعائی که دربارهٔ کلمات ناقص عقیدهٔ خودتان را بیان بفرمائید. معلوم است که این دعا تیکه تیکه از دعاهاى مختلف به وجود آمده است. ولی با وجود این آیا می‌شود گنت که از روی چه نمونهٔ مخصوص سیاح بیچاره اسماء حسنی (۲) را یاد گرفته بود.

**۲۰ نوامبر ۱۹۴۵ -** ... نویسندهٔ روس **چخوف** در جائی از زنی صحبت می‌کند که

خیلی اظهار ارادت می‌کرد و نسبت به شوهرش و می‌گوید مادام محبت مسیحی خیلی بیشتر در آنست که شام و ناعارش (۱) را سر وقت بدهید. همچنین دوستی خیلی بیشتر در دقایق تبصرات و جزویات ملاحظاتی است تا در اظهارات تشکر بوجه موهوم عمومی .  
هر چیزی که فرموده‌اید در نسخه شخصی خود درج کردم . بعضی اشتباعات بنده نتیجه تنگی وقت بود....

**۱۲ اکتبر ۱۹۴۶ - ...** در مجموعه ای که عبارت است از مکاتبات زمان سلطان محمد سلجوقی و راجع به اوضاع اران است فصلی هست : « فصل فی ذم الحمارالمامل (کذا) بیلقان سنة الستة و عام القران ۵ » ، چون مجموعه مخصوصاً از وقوعات نزدیک سال پانصد هجری اسم می‌برد احتمال که سنة الستة سال ۵۰۶ باشد. ولی خوب بود اگر در عام القران ۵، مطابق آن تعبیر می‌شد . خیلی متمنی است از حضرت تعالی از معلومات و تلقیات خودتان این دوستدار را محروم نفرمائید .

بدیخانه اسناد این مجموعه در عربی بسیار مغلق و پیچیده است و مطلب تاریخی بیشتر از عنوانها تا از خود متن فهمیده می‌شود، مثلاً : « و كانك لم تبصر ما كان من شأن بشاره و ماكان او لم تحضر ما دلته ۹۹ [ = وقع ؟ ] فی شعبان سنة ثمان و مكاشفتی مع ذلك الكشخان اول ما دخل بيلقان بوجه كظهر القطائف (۲) فی اطمار كقطع القطوع و القطائف و سهم البني يرجع الی راميه ولا يخطی الباغي ابدأ بمباغيه و من اغمد فيه سيف الریبة انسل عنه لسان الفیبة او خباء المصافي الموضوع الاقصى خرج ساعياً ولما و كيف بمن هو [ ا ] بنی من الابرومجا بر تكتب بها الدبر استغفر الله العظيم . » همه اش از این قبیل است ...

**۱۴ ژوئیه ۱۹۴۷ - ...** ( مطلبی ندارد )

**۵ مارس ۱۹۴۸ - ...** دیروز از بروکسل مراجعت کردیم ... ماه فوریه برای سفر خیلی بدست بجهت ابرو باد و مه و باران و مکاید فلک غدار . سبب سفر ، تشریفی بود که دارالفنون به این حقیر سرپا تقصیر مرحمت فرمودند ... اگر اتفاقاً دوست فاضلمان آقای پرفسور قزوینی را ملاقات بفرمائید ، از طرف بنده خدمتش خیلی سلام برسانید . هر چه به او کاغذ نوشتم هیچ جواب مرحمت نفرموده . امیدوارم جز فراموشی سببی دیگر نداشته باشد ...

نمی‌دانم پروفسور گیب کتاب خود را *Modern Trends in Islam* خدمتتان فرستاده یا نه ؟ اسلوب ادبیش بسیار خوب است ، ولی مقصودش قدری موهوم است .

**۱۲ مارس ۱۹۵۰ - ...** اگر چه سفر مصر پارسال خیلی خوش گذشت ( بدانسته قدر مرا فاطمی ) ولی از خستگی تدریس و زیارتها و گفتگوهای متعدد و مطول تا به حال در نیامدم ( مگر در خواهم آمد ؟ ) در هر صورت تا قوت و قوت لایموت هست و چشم بیناست مشغول کارم و الآن درباره منشاء صلاح الدین ایوبی مقاله ای می نویسم .

۱- اصل : نهارش

۲- تقی زاده به خط قرمز بر بالای آن نوشته است : خرما ؟

۲- تقی زاده به خط قرمز بر بالای آن نوشته است : دستمال حمام

بسیار متأسفم که از پیشرفت علوم در ایران خیلی کم خبر می‌رسد و در روزنامه‌ها آنچه  
محبوب است کشف نمی‌شود...

**۲۰ مارس ۱۹۵۱ -** ... دنیا هنوز مثل موی زنجی است و خوشبختی آن دوست معظم  
این است که در مملکت خودتان و به مقام عالی به سر می‌برید. اینجا زندگانی کم کم مشکلت  
می‌شود و این فقط اوایل گرانی است... دو سال قبل به دعوت دارالفنون قاهره مصر رفتم و اگر  
روم رفته خیلی محبت کردند به بنده، پذیراییها و شام و ناهارها بنده را خیلی خسته کردند.  
درس من نبایستی زیر بار بروم. ولی چاره نداشتم... هنوز روزی کمتر از ده ساعت کار نمی‌کنم.  
ولی آن کاری که پیشتر می‌کردم دیگر نمی‌توانم بکنم و باید گاه گاهی نفس بکشم.

... خیلی متون را راجع به دوستان قدیم من قراویولی و آق قیونلی جمع و ترجمه  
کردم. . . . از رفقای سابق ما در مدرسه خیلی کم مانده است و روح مدرسه نسبت به زمان سر  
دنسون روس (خدا - يك كلمه ناخوانا، شاید او را - بیمار زد که خیلی انسانیت داشت) خیلی  
فرق کرده است. حالا معلمین را اول نامزد می‌کنند و بعد باید کار خود را یاد بگیرند و به  
علم خیلی کم اعتنا می‌کنند. پرفسورهای تازه خیلی ناشی هستند.

از ایران خیلی وقت [است] کتاب نمی‌رسد. اگر چیزی را که به درد بنده بخورد  
ببینید آیا ممکن است که به وزارت فرهنگ دو کلمه بفرمائید که بفرستند. **آخر پنجاه**  
**سال است که من گلستان را اول باز کردم و مختصر حقی بر حضرات دارم.**  
کارهای ایران گویا باز به حالی غیر مترقب افتاده است. انشاءالله خیر است، به شرطی  
که بیطرفی خود را بتواند محفوظ بدارد و از معاونت «نجات دهنده‌ها» پرهیز نماید. هر  
کار که می‌کند بهتر [ست] خودش بکند، والسلام.

**۱۱ نوامبر ۱۹۵۱ -** ... بنده با خیلی تردید عازم استانبول شدم. ولی با وجود زیادی  
مخارج خیلی خوش گذشت. دیگر چه کنیم تا زنده ایم زنده بودن خودمان را باید به خرج بدهیم.  
در میان جوانان ترکی چند نفر هستند خیلی بافهم که ماخذ تاریخی را خوب می‌دانند. ولی  
عیب این است که هم بیرونی وهم ابن سینا وغیره وغیره حالات ترك شده‌اند.

کنگره البته «بین المللی» نبوده است. ولی برای ترکشناسی بی‌اهمیت نبوده. حیف  
که «ایران» جای خود را فقط تا آخر ساسانیان نگاه می‌داشت و بعد از اسلام فقط جزء  
Islamologie حساب می‌شد...

نمی‌دانم سرکار عالی از بلاها که بر سر فامیل **ادواردس** (۱) آمده هیچ شنیده‌اید؟  
اول خانم ادواردس (شاگرد ما) خیلی ناخوش شد و بعد از آنکه امید نماند که مرغ عقلش باز  
به قفس سرش باز گردد خودش اسیر مریضخانه شد، و بعد از آن مستر ادواردس بعد از عملیات  
ترك این دنیا کرد.

خانم ادواردس فهرست اسامی که در تاریخ عالم آرا مندرج است شروع کرده بود و تا  
نصف کتاب نوشت ولی کارش نیمه کاره مانده است. حالا پسرش می‌خواهد که کارتها را به کسی

بدهد که نیت داشته باشد این کار را به انجام رساند . چون فهرست عالم آرا کاری بسیار مفید می شد می خواهم بدانم که آیا در میان جوانان ایران کسی هست که مایل باشد که فهرست را حاضر کند. در این صورت ممکن است کارتهای خانم ادواردس هم به او فرستاده شود. برای هر اطلاعاتی که در این باب می توانید بدعید ممنون می شوم (۱) ...  
بنده هم بیست روز از آسمان بی ابر ترکیه خیلی محفوظ شدم و دربر گشتن از مه های خاکی لندن تعجب کردم ...

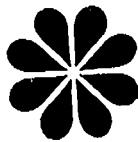
**۱۰ مارس ۱۹۵۲ -** ... امیدوارم که بلکه فشاری که ماهمه زیر آن زندگانی می کنیم در سال نو قدری کمتر بشود. با قدری عوض [کردن] در عبارت اصلی لینکلن می شود گفت «تمام مردم دنیا را برای همیشه نمی شود خریده و وقتی که پول صلیبیون تمام می شود خود «استصلا ب» هم بهم می خورد و کارما روز به روز مشکلتر می شود...

بنده ( البته نه به قدر سابق ) باز مشغول کارم و سه تا کتاب در دست دارم. ولی فقط یکی از آنها درباره « تنفس ایرانی» بین عربها و ترکها چاپ می شود...  
در کمبریج هم دوستان قدیم یا ناخوشند یا پیر و منتظر هنگام رحیل. چه کنیم! بس بگردید و بگردد روزگار. ولی از جوانان هنوز امید زیاد نیست.

**۱۸ سپتامبر ۱۹۵۲ -** ... بلی شپولر هم در هامبرغ (۲) است و حتی می گویند که ماه هم در آنجا اختراع شده است. بله ماه بر آسمان شد و ما ماندیم در زمین ... کتاب را من هنوز ندیدم. گویا خیلی گران است. شپولر آدم خیلی زحمتکش است. ولی اگر قدری آب حیات را بر صفحه های آثار خود می پاشید به اصطلاح فقید بزرگوار ما آقای قزوینی بدک نبود.

نمی دانم شنیده اید یا نه که دوست ما Grousset رفت و ما از رحلت این وجود دانا و مهربان باید حسرت ببریم. کم کم نوبت لبیک گفتن نزدیک می شود...  
ضمناً مقاله کچولو (۳) - باز به مقام مزاحمت برآمده - خدمت عالی می فرستم، به علت آنکه از پرگاه سبکترست و زیاد زحمت نمی دهد...

(مانده دارد)



۱- تفصیل این قضیه را در مقدمه کتاب «عالم آرای عباسی» که مؤسسه امیر کبیر چاپ کرده است و من برای آن فهرست تهیه کردم ببینید. به آنجا مراجعه شود.  
۲- هامبورگ (۱۰۱۰).  
۳- کچولو